دولت در آمریکا از تأسیس تا بلوغ

آمریکا چیست؟ چرا آمریکا این چنین قدرتمند است؟ چه چیز این قدرت را تولید کرده؟ این پرسش از یک‌سو سخت و بی‌پاسخ بوده و از سوی دیگر در ذهن ملت‌هایی که سودای قدرت دارند همواره طنین‌انداز بوده است. به راستی آمریکا از کجا قدرتمند شده است؟ جهت پاسخ به این پرسش، تطور مفهوم دولت در آمریکا در آرای سه تن از اندیشمندان آمریکاشناس (الکسی دو توکویل، ماکس وبر و وودرو ویلسون) که در دوره‌های مختلف و منظرگاه‌های متفاوت به تحلیل آمریکا و دولت در آن پرداخته‌اند، بررسی می‌گردد.



محمدمجتبی ولدآبادی

پژوهشگر مطالعات آمریکا و روابط بین الملل

۱- آمریکا در نقطه‌ی تأسیس و نوباوگی

شاید یکی از مهم‌ترین پاسخ‌دهندگان به پرسش «چیستی آمریکا»، توکویل، دانشمند و اشراف‌زاده‌ی فرانسوی است. او در سال ۱۸۳۱ از سوی دولت فرانسه مأموریت یافت تا به آمریکا سفر کند و پژوهشی عمیق در خصوص

آمریکا نماید. کتاب ارزشمند او در بسیاری از مجامع علمی آمریکا تبدیل به مهم‌ترین مرجع علمی برای خودشناسی شد؛ در واقع او آمریکایی‌ها را بهتر از خود آن‌ها توصیف نمود. توکویل در شناخت خود از آمریکا با دقتی بی‌نظیر به نقطه‌ی تولد دولت در آمریکا ارجاع داده است. او با مطالعه‌ی تاریخ آمریکا به گروهی اشاره می‌کند که در نیوانگلند مستقر شدند. این گروه برخلاف سایر مهاجران که «یا مردمانی فقیر و بدون فرهنگ بودند که در نتیجه‌ی بی‌بندوباری و فقر، کشور خود را رها می‌کردند و یا سفته‌بازان حریص و صاحبان صنایع»، همه از افراد متمکن انگلستان بودند و به‌علت نیاز مالی، جلای وطن نکرده بودند. دلیل مهاجرت آنان پیروی از عقیده و مکتبی بود که پیروانش را پیوریتن می‌نامیدند. این افراد نه‌تنها پیروان یک مذهب، بلکه یک مکتب سیاسی بودند و قراردادی میان خود به امضا رسانده بودند که در آن خود را متعهد به شکل‌دهی به جامعه‌ای سیاسی نموده بودند. به تعبیر توکویل، همین افراد بذر و نهال ملت آمریکا را کاشتند.

عقاید این گروه نزدیکی قابل‌توجهی به دموکراسی و جمهوریت داشت. آنان اگرچه تحت قیمومیت انگلستان بودند، اما بدون مراجعه به این حکومت، امور خود را رتق‌وفتق می‌نمودند؛ تا آنجا که برخی از آنان دیگر نام شاه (انگلستان) را در ابتدای محاکم قضایی ذکر نمی‌کردند. این گروه «قضات را رأساً انتخاب و عوارض را وضع می‌نمودند. میزان مالیات را رأساً تعیین و وصول می‌کردند. آنان کلیه‌ی مسائل مربوط به جامعه را - مانند شهرهای آتن - در میادین عمومی و در مجمعی که عموم اهالی حضور داشتند مورد بحث قرار می‌دادند». به بیان توکویل، اساس جمهوریت در آمریکا

در میان این کوچ‌نشینان و از پایین شکل گرفت و حیات سیاست اولاً در دهستان (commune)، سپس در شهرستان (county)، سپس در ایالت (state) و بالأخره در حکومت ایالات متحده آغاز گردید؛ برخلاف اغلب ملل اروپایی که حیات سیاسی در جامعه از طبقات بالا سرچشمه گرفته و به‌تدریج به‌طور ناقص به دیگر طبقات سرایت و انتقال یافت. در نهایت با انقلاب در آمریکا، حاکمیت مردم از دهستان بیرون آمد و بر حکومت پیروز شد.

با این وجود اما توکویل توجه ویژه‌ای به شرایط در شکل‌گیری این نوع دموکراسی در آمریکا دارد و بیان می‌دارد که «وضع اجتماعی یک ملت معمولاً زاییده‌ی شرایط و گاهی مخلوق قوانین است». مراد او از «شرایط»، وضعیتی طبیعی است که در طول زمان به‌صورتی غیرارادی در یک ملت نهادینه شده و خودآگاه نیست. با این تفسیر، او «شرایط» را یکی از دو ریشه‌ی اصلی شکل‌گیری این نوع دموکراسی در آمریکا می‌داند و به تعبیر وی «امتیاز اصلی وضع اجتماعی آنگلو-امریکن آن است که ذاتاً دموکراتیک است». سپس او به شواهدی از این وضعیت در نژاد آنگلو-امریکن می‌پردازد؛ به‌عنوان مثال بیان می‌دارد که اگرچه فرد می‌توانست در آمریکا صاحب زمین‌های زیادی گردد، اما هیچ‌گاه نمی‌توانست این ثروت به موقعیت سیاسی مانند انگلستان مبدل گردد. در میان جامعه‌ی آمریکایی، ارزش سیاسی برای چنین اشرافیتی قائل نبودند. همچنین قانون ارث که اموال پدر را به تساوی میان فرزندان تقسیم می‌نمود، موجب می‌گردید که مدام املاک در حال تقسیم به اجزای کوچک‌تری باشند و اشرافیت شکل نگیرد. افزون بر این، «افراد در آمریکا تنها از نظر ثروت با هم برابر نبودند، بلکه برابری و مساوات به فرهنگ و استعدادها نیز شمول

داشـت. در آمریکا تعلیمات ابتدایی همگانی بـود و عملاً تعلیمات عالیه تقریباً برای هیچ‌کس میسر نبود». بدین ترتیب، عوامل اشرافیت از بدو پیدایش جامعه در آمریکا ضعیف بود و به تعبیر توکویل، مناسب‌ترین ملت در کل جهان برای شکل‌گیری دموکراسی بوده است.

او بـا اشـاره بـه ایـن وضـعیـت، گـویـی از نوعی امر ذاتی و غـیـرارادی در جامعه‌ی آمریکا پـرده بـرمی‌دارد و معتقد است همین تـفـاوت‌هـای ذاتـی مـیـان اروپـا و آمریکا موجب شده است که در آمریکا حتی دهستان در امـور مـربـوط بـه خود کاملاً مستقل باشد، در حالی که به بیان تـوکـویـل، در اروپـا «اغـلـب بیم داشتند کـه اگـر بـه دهسـتـان قـدرت و استقلال داده شـود، در نتیجه‌ی واگـذاری قدرت و استقلال، حکومت تجزیه گردیده و مملکت دچار هرج‌ومرج شـود». ایـن تـفـاوت در ساخت سیاسی در درون تمدن غـرب، بیش از همه به این مسئله‌ی اساسی رهنمون می‌گردد که در آمریکا مسئله‌ای ناشناخته در میان است که چنین بستری برای شکل‌گیری دموکراسی و عدم تبدیل آن به هرج‌ومرج را فراهم آورده است؛ خواه این امر در فرهنگ مردمان ساکن در این کشور باشد و خواه در بنیاد جغرافیا و موقعیت طبیعی این کشور.

او با اشاره به این وضعیت، گویی از نوعی امر ذاتی و غیرارادی در جامعهٔ آمریکا پرده برمی‌دارد و معتقد است همین تفاوت‌های ذاتی میان اروپا و آمریکا موجب شده است که در آمریکا حتی دهستان در امور مربوط به خود کاملاً مستقل باشد.

۱-۲- جمع میان آزادی و پایبندی به قانون (به مثابه فرم رسمی دولت) در آمریکا

از منظر او (توکویل) دو راه برای ایجاد محدودیت در حیطهٔ قدرت وجود دارد: اولی سلب حقوق و اختیارات که قدرت را ذاتاً تضعیف می‌کند و اروپاییان آن را آزادی نامیدند. دوم، تجزیهٔ قدرت که اثرات قدرت را تضعیف و مقاومت در مقابل آن را آسان می‌کند؛ ولی قدرت از میان نمی‌رود.

آمریکا توانسته است در نقطه‌ی تأسیس، تناقضی را در خود جمع کند؛ در عین حال که آزادترین جامعه و دموکراتیک‌ترین جامعه را شکل داده است، اما قانون در آن ساحتی خدشه‌ناپذیر دارد. به تعبیر توکویل، «هیچ کشوری را نمی‌توان یافت که قوانین آن مانند آمریکا لحنی چنان قاطع داشته باشد... در آمریکا هرگز انسان از انسان اطاعت ندارد، بلکه انسان از قانون و عدالت اطاعت می‌کند». در واقع، مردم در آمریکا خود را به‌نحوی غیرقابل‌مماشات به قانون متعهد می‌بینند. روایت توکویل از ساخت قدرت در آمریکا، خود این تناقض ظاهری را برملا می‌نماید. توکویل این آزادی و محدودیت توأمان را به‌نحوی محصول ساخت قدرت در این کشور - یعنی دموکراسی فراگیر - می‌بیند. از منظر او دو راه برای ایجاد محدودیت در حیطه‌ی قدرت وجود دارد: اولی سلب حقوق و اختیارات که قدرت را ذاتاً تضعیف می‌کند و اروپاییان آن را آزادی نامیدند. دوم، تجزیه‌ی قدرت که اثرات قدرت را تضعیف و مقاومت در مقابل آن را آسان می‌کند؛ ولی قدرت از

میان نمی‌رود. سپس او معتقد است که در آمریکا صورت دوم جریان دارد و از همین روی، «قدرت وجود دارد، ولی معلوم نیست مظهر و نماینده‌ی قدرت را در کجا می‌توان یافت». حق اعمال قانون به‌عنوان نماد قدرت رسمی بین مردم تقسیم شده است. لذا قانون خود منشأ مردمی دارد، توسط مردم اجرا می‌شود و بر رفتار مردم نیز محدودیت ایجاد می‌کند. فراگیری قانون از مردمی بودن آن است و مردم در آمریکا به قانون علاقه‌مندند و در اجرای آن بر یکدیگر پیشی می‌گیرند؛ چرا که قانون را خود تولید کرده‌اند. «قانون، افراد را به سرنوشت مملکت خود علاقه‌مند ساخته و احساس پرابهام وطن‌پرستی را همیشه بیدار نگه می‌دارد».

ریشه‌ی عشق مردم به دولت در آمریکا نیز از همین نقطه قابل شناسایی است. دولت در آمریکا دوست‌داشتنی است؛ زیرا «در نظر فرد آمریکایی، مأمور دولت مظهر قانون است» اما یک اروپایی، مأمور دولت را مظهر زور می‌شناسد. همان‌گونه که قانون در آمریکا محترم شمرده می‌شود، به آن جهت که برآمده از مردم است، دولتی که بر پایه‌ی چنین قانونی بنا نهاده می‌شود قابل احترام است. این امر تا آنجا پیش می‌رود که نقایصی که یافتن و ارائه‌ی آن سهل و آسان است، به‌هیچ‌وجه تأثیر کلی در نظر مردم ندارد؛ زیرا که دولت‌ها واقعاً ناشی از مردم و مبعوث از طرف مردم هستند. چه بد و چه خوب، در هر حال دولت‌ها از یک نوع توجه و عطوفت پدرانه‌ی مردم برخوردار بوده و حمایت می‌شوند. گویی مردم در آمریکا دولت را فرزند خود می‌دانند. پیامد ناخواسته‌ی این امر این است که در آمریکا در نقطه‌ی تأسیس، کارآمدی به امری ثانوی تبدیل می‌گردد. این توصیفات توکویل فرانسوی از آمریکای دوره‌ی تأسیس و تثبیت است.

۲- نسبت آمریکا در نقطه‌ی تأسیس و اداره

همان‌گونه که توکویل در زمان خود بیان می‌دارد، در آمریکا دستگاه اداری مملکت به چشم نمی‌آمد. آنان برای رسیدن به آزادی، قوه‌ی مجریه را تجزیه کردند و دستگاه اداری به حدود دهستان محدود و وظایف آن بین مأمورین دهستانی تقسیم شد. با این حال، نه در دهستان و نه در تشکیلات فراتر از آن، یک دستگاه اداری منسجم دیده نمی‌شد. قدرت اداری آمریکا هیچ‌گونه مرکزیت و سلسله‌مراتبی نداشت. توکویل تمرکز در دولت را دو نوع می‌دانست: تمرکز اداری و تمرکز حکومت. این تقسیم‌بندی، این‌گونه توضیح می‌دهد که مسائل دو دسته هستند: برخی از مسائل مورد توجه و علاقه‌ی عامه‌ی مردم است و در آن منافع مشترک دارند؛ مانند قوانین عمومی و یا روابط خارجی آن. پاره‌ای مسائل دیگر نیز هست که فقط برخی از مردم به آن توجه دارند؛ به‌عنوان مثال امور یک دهستان فقط به افراد همان دهستان مربوط است. اگر برای انجام امور دسته‌ی اول، قدرت در دست یک فرد و یا در یک محل متمرکز شود، نام چنین تمرکزی، تمرکز حاکمیت است. اما اگر امور دسته‌ی دوم در یک جا تمرکز یابد، این تمرکز، تمرکز اداری است. توکویل این‌گونه جمع‌بندی می‌کند که در ایالات متحده تمرکز اداری اصلاً وجود ندارد، اما تمرکز حاکمیت با اعلی درجه است و نظیر آن حتی در هیچ‌یک از سلطنت‌های مطلقه‌ی قدیم اروپایی نمی‌توان یافت. شاید در عصر حاضر، درک آن چیزی که توکویل روایت می‌کند دشوار باشد؛ چرا که اداره اساساً با امور و منافع عام عجین شده است و محدودسازی حیطه‌ی اداره به یک محله و یا بخشی از افراد جامعه ممکن نیست. همچنین وی معتقد بود اگرچه

افـراط در عـدم تـمرکز اداری در ایـالات متحده مشهود است و قدرتی که هیئت مدیره‌ی جامعه را تشکیل می‌دهد، در مقام مقایسه با اروپا از نظر فرهنگ و درایت ضعیف‌تر ولی از نظر تعداد شامل افراد بیشتری است. در نتیجه در ایالات متحده در همه‌جا حس وطن‌دوستی محسوس است و حمایتی که اتباع نسبت به حکومت ابراز می‌دارند بیشتر است. در نهایت، مسئله‌ی عدم تمرکز اداری در نظر توکویل یکی از محسنات دولت در آمریکا بود.

توکویل این‌گونه جمع‌بندی می‌کند که در ایالات متحده تمرکز اداری اصلاً وجود ندارد، اما تمرکز حاکمیت با اعلی درجه است و نظیر آن حتی در هیچ یک از سلطنت‌های مطلقهٔ قدیم اروپایی نمی‌توان یافت.

۳-گـذار در دولـت آمریکا: سپیده دم خواست اداره

در ادامـه، آرای یکی از دیگر از اندیشمندان غربی در خصوص دولت در آمریکا بررسی می‌شود. ماکس وبر (۱۸۶۴-۱۹۲۰) با یک قرن فاصله از توکویل و با ملیتی متفاوت از او آلمانی‌تبار- با نگاهی منتقدانه ساختار سیاسی آمریکا و جایگاه دستگاه اداره در آن را بررسی کرده است.[۱] وبر ساختار سیاسی در آمریکا را بر خلاف توکویل تحسین نمی‌کند. به بیان وبر در مقاله‌ی «سیاست

۱. وبر در بخش مهمی از رساله‌ی سیاست در مقام حرفه، به مقایسه وضع حرفه‌ای سیاست در آمریکا و آلمان پرداخته است و از این رهگذر تبیین‌هایی در خصوص نظام اداری و نظام انتخاباتی آمریکا ارائه نموده است.

در مقام حرفه»، در گذشته در آمریکا انتخاب مردم به تمامیِ دولت - فارغ از شایستگی آنان - تعین می‌بخشیده است؛ بدین معنا که انتخاب متصدیان ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار شغل در دولت، همه با انتخاب مردم محقق می‌شده است و با انتخاب نفر بعدی نیز همه‌ی آنان دوباره تغییر می‌یافتند. وبر این نظام را «نظام تاراج» نامید که هر حزبی به‌دنبال برداشتن سهم خود بعد از انتخاب‌شدن است. دیگر اشاره‌ی وبر - که بسیار حائز توجه است - نام بردن از این وضعیت با عنوان «دموکراسی قدیم» در آمریکاست؛ گویی در آمریکا شکل جدیدی از دموکراسی در حال ظهور یافتن است. او این وضعیت را به‌علت غیرحرفه‌ای بودن متصدیان مشاغل دولتی، دیگر قابل ادامه‌دادن نمی‌داند و به شواهد تغییر تدریجی آن اشاره می‌نماید. او استخدام و به‌کارگیری افراد از مسیر آزمون استخدامی و دانشگاه را مصداق به‌کارگیری افراد حرفه‌ای در مشاغل دولتی می‌داند. دیگر اشاره وبر -که بسیار حائز توجه است- نام بردن از این وضعیت با عنوان «دموکراسی قدیم» در آمریکاست؛ گوئی در آمریکا شکل جدیدی

به بیان وبر در مقالهٔ «سیاست در مقام حرفه»، در گذشته در آمریکا انتخاب مردم به تمامیِ دولت - فارغ از شایستگی آنان - تعین می‌بخشیده است؛ بدین معنا که انتخاب متصدیان ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار شغل در دولت، همه با انتخاب مردم محقق می‌شده است و با انتخاب نفر بعدی نیز همهٔ آنان دوباره تغییر می‌یافتند.

از دموکراسی در حال ظهور یافتن است. او این وضعیت را به علت غیرحرفه‌ای بودن متصدیان مشاغل دولتی، دیگر قابل ادامه‌دادن نمی‌داند و شواهد تغییر تدریجی آن را اشاره می‌نماید. او استخدام و به کارگیری افراد از مسیر آزمون استخدامی و دانشگاه را مصداق به‌کارگیری افراد حرفه‌ای در مشاغل دولتی می‌داند.

همچنین وبر در خصوص اینکه چرا دیگر آمریکا نمی‌تواند نظام تاراج را ادامه دهد، قضاوتی نمی‌کند؛ اما دو عامل را به عنوان علل امتداد این ساختار، غیرحرفه‌ای و غیر بهینه می‌داند: اول، فرهنگ جوان آمریکایی که مدیریت غیرحرفه‌ای را تحمل می‌کند و دوم، امکانات اقتصادی نامحدود که می‌تواند این اسراف را تحمل کند. به تعبیر دیگر، مردم آمریکا همان‌گونه که توکویل بیان می‌دارد، حاضر بودند حکومت را به‌صورت تمام و کمال خود انتخاب کنند؛ اگرچه کارگزاران، غیرحرفه‌ای باشند. وضعیت اقتصادی آمریکا در آن برهه این اجازه را به مردم آمریکا می‌داد. به‌نظر می‌رسد در آمریکا در دوره‌ی وبر، برخلاف دوره‌ی توکویل، منافع عامه شکل گرفته و پست‌های دولتی با وظایف اداری تأسیس شده است، اما با نظام تاراج منصوب می‌گردد.

به تعبیر دیگر، مردم آمریکا همان‌گونه که توکویل بیان می‌دارد، حاضر بودند حکومت را به‌صورت تمام و کمال خود انتخاب کنند؛ اگرچه کارگزاران، غیرحرفه‌ای باشند. وضعیت اقتصادی آمریکا در آن برهه این اجازه را به مردم آمریکا می‌داد.

۴- تأسیس اداره در آمریکا: تغییر بنیادین و بلوغ دولت آمریکایی

«ما در این سوی دریا، مشکلات بزرگ حکومت‌کردن را نشناخته بودیم. در کشوری جدید که فرصت و کار پردرآمد برای همه بود و به یُمن اصول لیبرال در حکمرانی و مهارت‌های بی‌پایان در سیاست عملی، ما مدت‌ها از اندیشهٔ مداقه در طرح‌ها و روش‌های اداره، فارغ بودیم...

وودرو ویلسون، بیست و هشتمین رئیس‌جمهور ایالات متحده (۱۸۵۶-۱۹۲۴)، محقق و دولتمرد آمریکایی بود که کشور خود را در جنگ جهانی اول هدایت و ایده‌ی «جامعه‌ی ملل» را طرح نمود. در طول دوره‌ی دوم ریاست‌جمهوری او، نوزدهمین اصلاحیه‌ی قانون اساسی ایالات متحده، که به زنان حق رأی می‌داد، تصویب شد. با این حال، وی تحول دیگری را نیز رقم زد که شاید مهم‌ترین اثر به‌جای‌مانده از او باشد. وی در سال ۱۸۷۷ با سخنرانی خود، علم اداره و بوروکراسی مدرن را در آمریکا پایه‌گذاری نمود. بازخوانی سخنرانی وی، بصیرت‌های مهمی در خصوص نگاه آمریکایی به بوروکراسی به دست می‌دهد. او ابتداً در سخنرانی خود به مقایسه‌ی اروپا و آمریکا بسیار اشاره می‌کند؛ اما برخلاف روایت توکویل، این بار آمریکا در حال یادگیری چیزی از اروپاست. ویلسون در قیاس با اروپا، آمریکا را این‌گونه توصیف می‌کند که «ما در این سوی دریا، مشکلات بزرگ حکومت‌کردن را نشناخته بودیم. در کشوری جدید که فرصت و کار پردرآمد برای همه بود و به یُمن اصول لیبرال در حکمرانی و مهارت‌های بی‌پایان در سیاست عملی، ما مدت‌ها از اندیشه‌ی

مداقه در طرح‌ها و روش‌های اداره، فارغ بودیم... حکومت هم‌پای ما مثل کودکی قوی‌بنیه، در دل طبیعت، وسعت‌یافته و قامت‌افراشته اما حرکاتش ناشیانه و خالی از ظرافت است. نیرو و سن او با مهارتش در زندگی متناسب نیست. زورآور شده اما شیوه‌ی رفتار را نیاموخته. اکنون برای ما زمان تنظیمات دقیق‌تر و دانش اداری بیشتر فرا رسیده است؛ اوضاع ما در این فقره، در قیاس با ملل آن سوی اطلس، نامساعد است.» بنابراین مسئله از قیاسی شروع می‌شود؛ گوئی آمریکا خود را در رقابت با اروپا می‌بیند. همه اروپا در قرن ۱۹ -و البته در اوج آن امپراتوری پروس در این قرن- به‌شدت در حال توسعه است و آمریکا نگران عقب‌ماندگی خود است که ریشه در ناکارآمدی‌های دموکراسی در آمریکا دارد.

شاید میان حرکت آمریکا از محلی‌گرایی به دستگاه اداره‌ی عمومی (و احساس نیاز به اداره) و چرخش آن در سیاست خارجی از انزواگرایی به نقش‌آفرینی جهانی (و طرح ایده‌ی جامعه‌ی ملل) نوعی همبستگی وجود دارد؛ بزرگ‌ترین گواه آنکه ویلسون هر دو ایده را طرح نموده و در پیشبرد آن دو نقش کلیدی داشته است. این هم‌زمانی خود نشانه‌ای است برای تأمل بیشتر و بررسی نسبت میان تحول در سیاست خارجی و سیاست داخلی آمریکا در این دوره.

بر خلاف روایت توکویل از آمریکای نوباوه، حال آمریکای بالغ‌شده، ضعف و یا کمبودی در خود در آیینه اروپا می‌بیند؛ با این حال، آمریکا حاضر نیست بروکراسی را آن‌گونه که در اروپا هست به کار گیرد. لذا ویلسون می‌گوید: «نباید گفت ای‌کاش تاریخ پروس را داشتیم تا مهارت اداری پروس را داشته باشیم؛ ما در نظام اداره‌ی خاص پروس

کاملاً خفه می‌شویم. آموزش‌ندیده و آزاد باشیم بهتر از آن است که پَست و نظام‌مند. می‌بایست روحی آزاد داشته باشیم و هم عملی چیره‌دستانه. انتخابی معقول‌تر وامیداردمان تا آنچه مانع فراگیری علم اداره در میان ما شده یا آن را به تأخیر انداخته، بشناسیم... اگر ما می‌خواهیم آن را به کار گیریم، باید آن را آمریکایی کنیم و نه تنها صوری، یعنی صرفاً زبانش را؛ بلکه از ریشه نیز اندیشه و اصل و هدفش را. باید قانون اساسی (رژیم سیاسی ما) را با قلبش فرابگیرد؛ باید تب بوروکراتیک را از رگ‌هایش بیرون کند؛ باید بسی هوای آزاد آمریکایی استنشاق کند».

آموزش‌ندیده و آزاد باشیم بهتر از آن است که پَست و نظام‌مند. می‌بایست روحی آزاد داشته باشیم و هم عملی چیره‌دستانه. ... اگر ما می‌خواهیم آن را به کار گیریم، باید آن را آمریکایی کنیم و نه تنها صوری، یعنی صرفاً زبانش را؛ بلکه از ریشه نیز اندیشه و اصل و هدفش را.

و در ادامه، بروکراسی در اروپا را این‌گونه مورد نقد قرار می‌دهد: « اما کشورهای قاره‌ی اروپای برّی برای مدت‌های مدید شدیداً علیه همه‌ی تغییرات جنگیدند و انقلاب را با نرم کردن خشونت حکومت مطلقه، منحرف کردند. آن‌ها چنین کردند؛ زیرا می‌خواستند دستگاه حکومتشان را چنان تکمیل کنند که تمام تنش‌های کلافه‌کننده را مضمحل کنند؛ روش‌هایشان را با ملاحظه‌ی علایق حکومت‌شوندگان شیرین کنند تا همه‌ی نفرت‌های مزاحم را تسکین دهند و با پشتکار در فرصت مناسب به تمام طبقات تحت تکفلشان یارانه دادند تا خودشان را غیرقابل

جایگزین معرفی کنند. نهایتاً به مردم حق رأی و قانون اساسی دادند؛ اما حتی پس از آن هم با پدرانه‌شدن، مجال یافتند مستبد بمانند. کارآمدی‌شان قابل چشم‌پوشی نبود و توانایی‌شان ظریف‌تر از آن بود که کسی بویی ببرد. روشنگرانه‌تر از آنکه مورد سؤال قرار گیرند؛ بسی خیرخواه‌تر از آنکه محل سوءظن باشند و قدرتمندتر از آنکه مهار شوند». در واقع ویلسون غایت اداره در اروپا را کارآمدترکردن حکومت برای حفظ استبداد می‌داند، اما در آمریکا می‌خواهد بروکراسی را در خدمت دموکراسی قرار دهد.

“

منشأ قدرت در آمریکا از این پس فقط مردم نبودند. از آن روز به بعد، قدرت در آمریکا دو سرچشمه داشت؛ یک سرچشمهٔ آن مردم و یک سرچشمهٔ آن علم و تخصص. این امر آن‌چنان مهم است که شاید از این پس بتوان دولت در آمریکا را دولتی با دو چهره نامید.

اما چرا صرف کارآمدترکردن حکومت در نظر ویلسون آن‌چنان حائز اهمیت است که این‌گونه تاریخ را بازخوانی می‌کند و مباحث فلسفه‌ی سیاسی را به میان می‌کشد؟ پاسخ به این پرسش در همان اتفاق به‌ظاهر ساده نهفته است که از این پس برای بسیاری از پست‌های دولتی، تخصص و تحصیلات دانشگاهی (حرفه‌ای بودن) ملاک است؛ نه انتخاب مردم. معنای این امر آن است که بخشی از اختیارات از مردم گرفته خواهد شد و به طرحی از علم - آزمون استخدامی و تحصیلات دانشگاهی - واگذار خواهد شد. منشأ قدرت در آمریکا از این پس فقط مردم نبودند. از آن روز به بعد، قدرت در آمریکا دو سرچشمه داشت؛ یک سرچشمه‌ی آن

مردم و یک سرچشمه‌ی آن علم و تخصص. این امر آن‌چنان مهم است که شاید از این پس بتوان دولت در آمریکا را دولتی با دو چهره نامید. دولتی که از یک‌سو تلاش دارد همه‌چیز را به مردم وانهد، اما از سوی دیگر مزایای کارآمدی را نیز نمی‌خواهد از دست دهد؛ چراکه - همان‌طور که گفته شد - در تلاش برای ایفای نقش جهانی است. اولین نتیجه‌ی این دوگانگی در دولت آمریکایی این است که همواره تنش‌های درونی میان بوروکراسی و دموکراسی در آن جریان دارد. اما از نگاهی دیگر، شاید همین تنش‌ها موجب پختگی بیشتر دولت آمریکا در تصمیم‌گیری‌ها شده است. تجربه‌های بی‌شماری درباره‌ی رئیس‌جمهورهای آمریکا وجود دارد که بدون مشورت از دستگاه بوروکراتیک آمریکا تصمیمی را اتخاذ کرده‌اند، اما پس از مدتی این تصمیم نتایج زیان‌باری برای آمریکا به بار آورده است؛ از دستور حمله به کوبا و ماجرای خلیج خوک‌ها در دوران کندی تا حمله‌ی آمریکا به عراق و افغانستان بدون مشورت با جامعه‌ی اطلاعاتی آمریکا در دوران بوش، نمودهای کوچکی از این اتفاق است. این تجربه‌ها بوروکراسی در آمریکا را آن‌چنان قدرتمند کرده است که رئیس‌جمهورها به‌ندرت با آن می‌ستیزند و شاید عقب‌نشینی‌های ترامپ از تصمیماتش، نمودی از آن باشد. نیاز به بوروکراسی موجب شده است که ساختار حزبی آمریکا نیز در روزگار جدید چهره‌ی بوروکراتیک یابد؛ شاید شکل‌گیری تعداد بالای اندیشکده‌های آمریکاییِ تحت حمایت‌های حزبی، مهم‌ترین نشانه‌ی این نیاز به بوروکراسی است. گویی این اندیشکده‌ها ایده‌های کلان احزاب را به دستورکارهایی قابل اجرا و کارآمد تبدیل می‌کنند و در نبود آن‌ها، احزاب در روزگار جدید دیگر جایگاهی ندارند.

